



عنوان درس

چالش‌های سیاسی انقلاب اسلامی

ویژه میانسال

ارائه محتوا جهت استفاده

مربیان، ائمه جماعت و والدین محترم

www.SalehinZn.ir



فهرست

چالش های سیاسی انقلاب اسلامی.....	۳۰
۱. ارایه الگوی معرفتی.....	۳۰
۲. چالش تئوریهای انقلاب.....	۶
۳. نفی موازنه قدرت و شکل گیری بلوک جدید.....	۸
انواع اسلام و قدرت اسلام امام در چالش قدرت.....	۹
ابعاد اسلام: چهار رهنمود.....	۹
۱- اسلامگرایی در مقام سیاست.....	۱۰
۲- تنوع در اسلام گرایی.....	۱۱
۳- برداشتهای احتمالی.....	۱۳
۴- معیار موفقیت.....	۱۵
شورش علیه حکومتی نوگرا.....	۲۵
نتیجه: آینده اسلام گرایی.....	۳۰



چالش‌های سیاسی انقلاب اسلامی

۱. ارایه الگوی معرفتی

نظام‌های سیاسی موجود در جهان، برپایه نظام معرفتی‌ای شکل گرفته‌اند که انسان محوری (اومانیسم) اساس آن را تشکیل می‌دهد. بنیان‌های فلسفی و شناختی این نظام نیز بر درک نادرست از ماهیت انسان و نیازهای او در جهان هستی استوار گردیده‌اند. گفتمان نظام‌های سیاسی موجود، گفتمان انسان سالاری فارغ از نیازهای معنوی انسان است. چنین برداشتی در جهت‌گیری‌های سیاسی نظام‌های موجود نیز تأثیرگذار بوده، به گونه‌ای که در یک برداشت واقع‌گرایانه می‌توان علل چالش‌های قدیم و جدید سیاستمداران در عرصه جهانی را برداشت نادرست از انسان و نیازهای واقعی او در جهان دانست.

تصور موجود از انسان در نقطه مقابل تصور دینداران قرار دارد که خداوند متعال را محور و کانون خلقت می‌دانند و بر این اعتقادند که همه چیز را باید با آن مبدأ متعال معنا کرد. حتی نحوه‌ی معیشت، طرز زندگی و این‌که از طبیعت چه اندازه بهره‌برداری کند و نحوه ارتباط و طرز سلوکش چگونه باید باشد. به تعبیر بهتر این خدای متعال است که حدود زندگی و نحوه معیشت و ... او را معین می‌کند. از این‌که تا چه اندازه‌ای برای دنیا و چه اندازه برای آخرت سرمایه‌گذاری کند و از بین زندگی دنیا و آخرت، کدام یک اصل و هدف نهایی و کدام یک هدف مقدماتی و اصلتی است و در این بین پرستش خدای متعال چه جایگاهی دارد و...

براساس نگرش اومانیستی و انکار مبدء و معاد، تصویر انسان از خود و جهان به کلی عوض می‌شود؛ زیرا که اولاً این خدای متعال نیست که باید مشخص کند حدود روابط زندگی چگونه باید باشد و انسان رابطه با خود و طبیعت و رابطه با دیگر انسان‌ها را چگونه تنظیم کند؛ بلکه این خود انسان است که باید همه این‌ها

را مشخص و معین کند و از نو تعریف و بازسازی نماید. دیگر این که اخلاق را باید از نو تعریف کرد و همه آداب و رسوم مربوط به مبدء و معاد را کنار گذاشت و کلیه دستورالعمل‌های مربوط به زندگی اجتماعی را که رنگ و بوی آسمانی و الهی دارد، کنار گذاشته و با تکیه بر فهم و درک خود انسان، آن‌ها را کشف نمود و ارایه کرد.

در فرهنگ غربی، اومانیسم یعنی مبنا و محور قرار گرفتن انسان در جهان و ابزار و وسیله بودن انسان و غیرانسان جهت رسیدن او به اوج نعمت و بهره‌برداری از نعمت‌ها، امکانات و مواهب جهان و نیز برداشته شدن هرگونه مانعی از سر راه انسان که مانع دست یافتن انسان به مطلق خواش‌ها و خواست‌های او می‌شود. نگرش اومانیستی در نقطه مقابل نگرش خدامحوری که دین اسلام به آن توجه دارد، قرار گرفته است. از منظر دین اسلام، انسان و نیازهایش در تمامی ابعاد در رابطه با خدا و دستورهای خداوند باید تعریف شود. به عبارت دیگر نگاه اسلام بر خلاف نگاه اومانیستی، این جهانی صرف نیست، بلکه رویکرد این جهانی و آن جهانی دارد.

بر این اساس، نظام‌های سیاسی معاصر در مواجهه با دو رویکرد اومانیستی و خدامحوری، راه اولی را انتخاب کرده و جهت‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌هایشان را نیز بر پایه نگرش انسان‌محوری قرار داده‌اند. اما با شکل‌گیری انقلاب اسلامی، نظام‌های موجود با نظامی جدید و ادعایی جدید که در آن خدامحوری و حاکمیت ارزش‌های الهی و دینی را مبنای برنامه‌ریزی‌ها و جهت‌گیری‌های سیاسی شان قرار داده‌اند، مواجه گردیده‌اند و به نوعی در مسیر راهی که قرار دارند، با چالشی جدی مواجه شده که ریشه در همان مبانی معرفت‌شناسانه از انسان و تأثیر آن در تصمیم‌گیری‌های سیاسی دارد.

در انقلاب اسلامی ایران نه به بهانه حاکمیت ارزش‌های الهی و دینی، «انسان» و به تعبیری دیگر مردم به فراموشی سپرده شده‌اند و نه با هدف تحقق شعار همه چیز برای انسان و نیازهای او، دستورات الهی و دینی کنار گذاشته شده‌اند. اسلام برای انسان اصالت قایل است، اما نه آن اصالتی که مکاتب غربی برایش قائل هستند که نتیجه‌اش گرفتار شدن در دام اومانیستی است، بلکه انسان از منظر اسلام یعنی؛ انسان اسلامی که خواسته‌هایش در رابطه با اسلام تعریف می‌شود و الا انسان منهای اسلام یعنی انسان غیرتوحیدی.

مبنای نظام‌های سیاسی غرب بر اساس تعریف انسان غیرتوحیدی است. از این‌رو شاهد نتایج وحشتناکی هستیم که به تبع تصمیم‌های نادرست سیاستمداران و با همان نگرش اومانیستی طی چند سده اخیر گریبانگیر بشر گردیده است. نتایجی مانند شکل‌گیری جنگ‌های جهانی، بی‌بند و باری اخلاقی، ابزار قرار گرفتن مصنوعات دست بشری از سوی عده‌ای خاص و با هدف ارضای همه تمایلات نفسانی و توزیع و ترویج بی‌عدالتی و فقر جهانی و... . انقلاب اسلامی ایران توانست بدعت خطرناکی را که از سوی نظام‌های سیاسی جهان، برای بشریت به ودیعه نهاده شده بود، زیر سؤال برده و با ارایه الگویی نوین از نظام سیاسی که مبنای معرفت شناسانه آن با مبانی معرفت شناسی نظام‌های سیاسی موجود در جهان تفاوت دارد، سیاستمداران امروزی را به باز تعریفی دوباره از انسان و نیازهای او فرا خواند تا شاید انسان قرن بیست و یکم به واسطه برنامه‌ریزی‌های نادرست سیاستمدارانش، در ورطه جنگ و جدال‌های بیهوده گرفتار نشود و در سایه ایجاد صلح جهانی، زمینه را برای ظهور و حاکمیت مصلح جهانی آماده سازد.

مسلماً الگوی انقلاب اسلامی ایران برای ملت‌ها و کشورهای جهان الگویی بی‌بدیل است و اطلاق عنوان «مردم سالاری دینی» دلیل بر بی‌بدیل بودن آن در جهان است.

۲. چالش تئوریهای انقلاب

وقوع انقلاب اسلامی ایران سبب گردید تا بسیاری از اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان در دیدگاه‌های خویش تجدید نظر نمایند. غالب نظریه پردازان مسایل انقلاب، یا به تک عاملی اعتقاد داشتند و یا به در نظر گرفتن عوامل گوناگون در شکل‌گیری انقلاب و از آن جمله برای دین و مذهب، نقش و اعتباری قایل نبودند. تا قبل از انقلاب اسلامی ایران عنصری به نام «معنویت» در تحلیل‌های سیاسی شان جایی نداشت؛ اما با بروز و ظهور انقلابی در ایران که با خود «اسلامیت» را هم به همراه داشت، ذهن این اندیشمندان از رویکرد تک محوری به پدیده انقلاب‌ها خارج گردید. در واقع می‌توان مدعی بود که انقلاب اسلامی ایران تئوریهای موجود درباره چرایی پدیده انقلاب‌ها در جهان را با چالش اساسی مواجه ساخت. تئوریهایی که بستر تحلیل آن‌ها مبتنی بر اقتصاد بود. مانند تئوری‌های مارکسیستی که مبنای شان بر آراء و دیدگاه‌های «مارکس» درباره وقوع یک انقلاب تأکید داشت.

استاد شهید «مرتضی مطهری» در کتاب «پیرامون انقلاب اسلامی» درباره ماهیت و عوامل انقلاب اسلامی می‌فرماید: در تفسیر و تحلیل انقلاب ما، گروهی معتقد به تفسیر تک عاملی هستند. یک دسته عامل را صرفاً مادی و اقتصادی، دست‌های دیگر عامل را تنها آزادی خواهی و دسته سوم عامل را فقط اعتقادی و معنوی می‌دانند.

در مقابل، گروهی معتقدند که در تکوین و ایجاد این انقلاب هر سه عامل به صورت مستقل دخالت داشته‌اند. اما در کنار این نظرات، نظر دیگری وجود دارد که خود ما نیز موافق آن هستیم. انقلاب ایران به اعتقاد بسیاری، یک انقلاب مخصوص به خود است؛ یعنی برای آن نظیری در دنیا نمی‌توان پیدا کرد.

از این رو با پیروزی انقلاب اسلامی ایران ایده غیرممکن بودن تشکیل حکومت مبتنی بر دین و معنویت‌گرایی ممکن گشت. تحقق عملی این ایده توانست بسیاری از معادلات سیاسی و منطق‌های را در هم ریزد و راه برقراری حکومت دینی را برای سایر ملت‌های منطقه و جهان فراهم آورد. این راه کماکان در جلوی ملت‌ها قرار دارد.

انقلاب اسلامی ایران توانست تئوری نوینی را در کنار تئوری‌های رایج موجود درباره چرایی وقوع انقلاب ارایه دهد. از سویی این انقلاب، خط بطلانی بر آرا و نظرات اندیشمندانی کشید که چندین دهه ذهن پژوهشگران را تنها متوجه عوامل معدود و محدود شکل‌بخشی به انقلاب‌ها کرده بودند و از سویی دیگر این انقلاب توانست عنصر دین را در کنار دیگر عناصر مرتبط با مقوله حکومت، وارد جریان حکومت نموده و دولت ملت‌سازی را در پرتو در نظر گرفتن عامل دین در جمهوری اسلامی تحقق عینی بخشد، به گونه‌ای که امروزه چه اندیشمندان مسلمان و چه اندیشمندان غیرمسلمان، از «تئوری دینی» در کنار سایر تئوری‌های مربوط به حوزه حکومت سخن می‌گویند.

طرح مباحثی جدید در مجامع علمی و فکری نظیر، عدالت اجتماعی در عرصه بین‌الملل، حقوق بین‌الملل اسلامی، اندیشه سیاسی اسلام، مشارکت سیاسی در اسلام، وحدت ادیان و مذاهب، بازخوانی نقش سازمان‌های بین‌المللی در ایجاد صلح جهانی، آگاهی بخشی جهانی نسبت به ماهیت قدرت‌های بزرگ و ... نتیجه

انقلاب اسلامی و تئوری مترقی آن یعنی «ولایت فقیه» است. بنابراین می‌توان ادعا کرد که انقلاب اسلامی ایران ضمن رد و نفی تئوری‌های مربوط به انقلاب‌ها، با عرضه تئوری جدید، هم در عالم نظریه‌پردازی و اندیشه‌ورزی سیاسی جهانی و هم در به زیر سؤال بردن ماهیت حکومت‌های مبتنی بر این تئوری‌ها و نادرست جلوه دادن سیاست‌های آن‌ها، توانست طرحی نو در عرصه جهانی دراندازد؛ به گونه‌ای که امروزه جمهوری اسلامی ایران در کانون توجهات منطقه‌ای و بین‌المللی قرار دارد.

۳. نفی موازنه قدرت و شکل‌گیری بلوک جدید

بعد از جنگ جهانی دوم تا فروپاشی شوروی، نزاع میان دو ابرقدرت یعنی آمریکا و شوروی بر سر تصاحب ارضی و غیرارضی کشورها وجود داشت. در این دوران که از آن به جنگ سرد تعبیر می‌شود، میان این دو کشور حالتی بین خصومت و عدم خصومت وجود دارد که عواملی مانند ترس از یک جنگ اتمی که منافع هر دو کشور را به خطر خواهد انداخت، سبب گردید تا هیچ یک از این دو ابرقدرت به جنگ گرم متوسل نشوند. در عین حال که در این دوران درگیر رقابت دایم برای کسب امتیازهای بیش‌تر می‌شدند.

در واقع جهان بعد از جنگ جهانی دوم، عرصه قدرت‌نمایی دو قطب سوسیالیستی و سرمایه‌داری بود. خاورمیانه نیز از تنازع آمریکا و شوروی به دور نبود. بخصوص این‌که این منطقه به جهت دارا بودن منابع غنی نفت و گاز، همواره مورد توجه قدرت‌های سلطه‌طلب در ادوار مختلف تاریخی بوده است. رویارویی این دو ابرقدرت، فضای جهان را دو قطبی کرد و توازن قوا و وحشت، تنها میان این دو ابرقدرت در مقطع سال‌های پس از جنگ جهانی دوم تا فروپاشی شوروی بر جهان

تصویر

حاکم نبود، کشورهای جهان نیز می‌بایستی زیر چتر یکی از این دو اردوگاه درآیند. از این‌رو غالب کشورها یا زیر چتر بلوک سرمایه‌داری به رهبری ایالات متحده قرار گرفتند و منافعشان را در همراهی و همگامی این کشورها می‌جستند و یا در حیطه نفوذ شوروی بودند تا در عرصه رقابت، از قافله پیوستن به یکی از دو قدرت برتر عقب نمانند.

در چنین فضایی حاکم بودن رقابت فزاینده میان آمریکا و شوروی، جهت گسترش حوزه نفوذشان در جهان، انقلابی (غیر قابل پیش‌بینی از منظر تحلیل‌گران غربی و کارشناسان امنیتی موساد و سیا) در ایران در سال ۱۹۷۹ به وقوع پیوست که توازن ظاهری توأم با وحشت میان دو ابرقدرت را با چالش مواجه ساخت. انقلاب اسلامی ایران در این مقطع شعارهایی مانند «نه شرقی نه غربی» را طرح کرد که ناشی از بُعد استقلال‌خواهی و عدم وابستگی (به لحاظ ایدئولوژیک) به هر دو بلوک شرق (مبتنی بر ایدئولوژی سوسیالیستی) و غرب (مبتنی بر ایدئولوژی لیبرالیستی) بود.

انواع اسلام و قدرت اسلام امام در چالش قدرت

ابعاد اسلام: چهار رهنمود

اگرچه تحولات دهه ۷۰ به بعد می‌تواند برخی از ویژگیهای این جریان بین المللی را ترسیم کند؛ اما می‌تواند بر خطرات نادیده گرفتن این جریان هم تاکید ورزد. در پرتو تنوع این جریان و تحولات دو دهه گذشته، می‌توان آن را از منظر وسیع تری مورد بررسی قرارداد. چهار مورد از این نکات به مرحله کنونی جنبشهای اسلامی مربوط می‌شوند:

۱- اسلامگرایی در مقام سیاست

احیا و بنیادگرا اصطلاحاتی گمراه کننده هستند؛ زیرا هر دوی آنها به جریانات داخلی یک مذهب اشاره دارند. حرکت اسلامی موجود در پی احیای یک عقیده مذهبی نیست؛ بلکه هدف آن پیوند تفسیری خاص و گزینشی از دین با سیاست است. جنبش اسلامی یک مشخصه مذهبی بارز داشته است و آن، تلاش برای تغییر ادیان دیگر به اسلام، یا بازگشت دوباره جوامع به عقاید اسلامی نبوده است. با وجود این، در مواجهه با عقاید سکولار، مدرن و اروپایی بر این خواسته تاکید دارد که ارزشهای اسلامی باید در زندگی اجتماعی و سیاسی نقش برتری ایفا کند و هویت مردم مسلمان را تعیین و تعریف کند.

اگر میان جنبشهای متعددی که با عنوان بنیادگرا شناخته می‌شوند، وجه مشترکی وجود داشته باشد، این امر، هیچ گونه ارتباطی با تلقی آنها از اصول اسلامی یعنی قرآن و حدیث ندارد؛ اما با ادعایشان مبنی بر اینکه قادرند برای مسلمانان سیاست واحدی تعیین و اتخاذ کنند، ارتباطی تنگاتنگ و مستقیم دارد. دغدغه اساسی جنبشهای اسلامی، دولت است، چگونه در مقابل یک دولت مخالف و ستمگر مقاومت کنند و چگونه با استفاده از فنون مختلف، اداره حکومت را به دست گرفته و آن را حفظ کنند؟ از این منظر، گسترش جنبشهای اسلامی در دهه های ۷۰ و ۸۰ با پیشرفت جریانات دیگر در خارج از جهان اسلام، در آیین مسیحیت، یهود، هندو و بودا که ایدئولوژی دینی را دستمایه رسیدن به اهداف ملی گرایانه، مردم گرایانه و سیاسی خود قرار داده اند، قابل مقایسه است.

با در نظر گرفتن تمایل خود مسلمانان و آنهایی که درباره اسلام مطلب می‌نویسند تا اسلام را پدیده ای بی نظیر و منحصر به فرد معرفی کنند، از این به بعد باید در تعمیم هرگونه حکم به شیوه سیاسی مشابه در مورد اسلام علیه آثار کسانی که -

در مورد دیگر ادیان غیر اسلام مطلب می نویسند، احتیاط کرد.

۲- تنوع در اسلام گرایی

هرگاه این تفسیر سیاسی واضح و روشن شود، در آن صورت می توان جنبشها و نظریات گوناگون اسلامی را مشخص کرد و توضیح داد؛ زیرا ویژگیهای جنبش اسلامی با توجه به بافت اجتماعی و سیاسی ای که این جریانها در آن روی می دهند [با یکدیگر] متفاوت است. در مجموع سه نوع بافت وجود دارد، نخست: شورش اسلامی همگانی. این امر، زمانی حادث می شود که جنبش مردمی در یک کشور اسلامی، دولت سکولار یا دولتی را که به طور کامل اسلامی محسوب نمی شود را برای کسب قدرت سیاسی، به مبارزه بطلبد. نمونه بارز این جنبش در سالهای ۷۸ و ۷۹ در ایران اتفاق افتاد، این بافت در الجزایر، تونس، مصر، ترکیه و در شرایطی متفاوت در افغانستان نیز قابل تطبیق است. این بافت، مستلزم یک شورش همگانی علیه یک دولت تمرکزگرا و مایل به مدرنیزاسیون است. بافت دیگر، مربوط به جایی می شود که یک دولت، اسلام را دستاویزی برای مشروعیت و استحکام خود قرار می دهد.

در اینجا، یک طیف وجود دارد که از به کارگیری ظاهری و نمایشی هویت اسلامی توسط دولتهای سکولار (همانند مصر در زمان ناصر، مراکش، الجزایر، سوریه و رژیم بعث در عراق) گرفته تا متمسک قراردادن اسلام به عنوان بخش بزرگی از قدرت و اقتدار دولت را شامل می شود. از این دسته بندی نمی توان تعریف ساده ای [از جنبش اسلامی] به دست داد؛ زیرا رژیمهایی که خود را با توسل به اسلام مشروع جلوه می دهند در گستره ای از انواع نظامهای سیاسی مختلف شامل دیکتاتوریهایی نظامی (لیبی، پاکستان و سودان فعلی) الیگارشیهایی

قومی و قبیله ای (عربستان سعودی) پراکنده اند. هیچ چیز نمی‌تواند میزان وابستگی اسلام سیاسی به بافت پیشین و میزان اهمیت و تناسب آن بافت به عنوان اهرم قدرت دولت را مشخص کند.

آخرین نوع اسلام سیاسی در بافتهای متشنج نژادی یا فرقه ای ظهور می‌کند. در اینجا، اسلام گرایی به بیان علایق و هویت گروه های مذهبی ناهمگون کمک می‌کند تا بخشی از یک جامعه سیاسی گسترده تر را تشکیل دهند؛ به این معنی که آن جامعه شامل مسلمانان و غیرمسلمانان می‌شود یا حتی ممکن است، اعضای جامعه‌ای همه مسلمان اما از فرقه های مختلف اسلام تشکیل شده یا از گروه های نژادی و زبانی متنوع باشند. در سطح بین الملل، به این امر توجه کمتری شده است؛ اما یک بخش مهم از تصویر اسلام سیاسی در دنیای معاصر محسوب می‌شود.

اشکال دیرینه این بافت در لبنان، قفقاز و درگیریهای قبطی اسلامی در مصر است. تحولات مدرن، زمینه‌های جدیدی ایجاد کرده است که این گونه تمایلات در آنها به عنوان بخشی از منازعات درونی یک دولت خاص رشد می‌کند. این، بافتی است که اسلام گرایی با کمک آن در اروپای غربی به عنوان بخشی از اجتماعات جدید خود، هویت یافته و در داخل یک جامعه سکولار مابعد مسیحی در حال گسترش است. قضیه در منطقه بالکان درست به همین منوال است. همه، به ویژه مسیحیان در صربستان و یونان بر این باورند که عامل اساسی چالش اسلام در بالکان، غیرمسلمانان هستند و با وخیم تر کردن اوضاع و شرایط، مسلمانان بوسنی و آلبانیایی را به سمتی سوق داده اند که مواضع بنیادگرایانه تری اتخاذ کنند.

همچنین، این زمینه مشترک بخشی از توضیحات مربوط به نقش افکار و گرایش‌های اسلام‌گرایانه در میان فلسطینیان است؛ زیرا در واقع، آنها بخش زیردست یک جامعه غیرمسلمان وسیع‌تر یعنی اسرائیل هستند. همچنین در الجزایر می‌توان بخشی از جنبش اسلامی این کشور را به عنوان ابراز خصومت اعراب نسبت به اقلیت بربر ۶ تعبیر کرد که به خاطر زبان فرانسوی و گرایش‌های سکولار خود در پی ارایه جایگزینی برای سلطه اکثریت عرب هستند. در شناخت مسأله اعراب در الجزایر باید این نکات مهم را در نظر داشت که اعراب، بیانگر زبان و فرهنگ عربی در مقابل فرانسوی، ارزش‌های اسلامی در برابر غیراسلام و قومیت عرب در برابر بربرها هستند. ارتباط تنگاتنگ زبان عربی با هویت اسلامی باعث شده است تا اعراب این ویژگی‌های چندگانه عربی و نژادی را به دست آورند.

در مالزی، به عنوان یک کشور غیرعرب، نیز وضع به همین صورت است. در این کشور که جامعه‌ای تقسیم شده میان مالایایی‌های مسلمان و چینی‌های غیرمسلمان است، همواره تنفر گروه نخست نسبت به گروه دوم در جریان بوده و اسلام‌گرایی در میان مالایایی‌ها به عنوان وسیله‌ای جهت تقویت مصالح قومی و نژادی عمل کرده است.

۳- برداشتهای احتمالی

تصویر ارایه شده از شکل‌های مختلف اسلام سیاسی، بیانگر این است که اسلام تا چه میزان مستعد تفسیرپذیری به اشکال متفاوت است و اینکه مسایل دنیای معاصر، به ویژه مسایل مادی و سیاسی تا چه اندازه در ارایه تفسیرهای احتمالی و متنوع از متون و سنن اسلامی نقش دارند. این، نکته‌ای است که در دادن فرضیات در مورد نقش خود اسلام در این فرایند هم از سوی مسلمانان و هم غیر -

مسلمانان پوشیده مانده است. پیش فرض اساسی این است، یک عقیده روشن و واحد در دنیای معاصر، وجود دارد که مومنان و نیروهای سیاسی را به هم پیوند می دهد. بسیاری از مباحثی که در دنیای اسلام انجام می شود، بر پایه همین فرضیه یعنی وجود اسلام اصیل مبتنی می باشد. این امر در دهه ۶۰ در این بحث که اسلام، کدام یک از مکاتب سرمایه داری یا سوسیالیسم را تایید می کند، به چشم می خورد. این مساله بار دیگر، در دهه های ۷۰ و ۸۰ در مباحث و مناقشات مربوط به جایگاه زنان، نقش مناسب روحانیان در جامعه اسلامی، جایگاه تساهل در تعلیم و آموزه های اسلامی و... مطرح شد. اینها، همه حکایت از این فرضیه را دارد که [تنها] یک برداشت صحیح از اسلام وجود دارد. مخالفان جنبشهای اسلامی این فرضیه بنیادی را در طرح مباحث و سوالاتی از قبیل اینکه آیا جوامع اسلامی، می توانند دمکراتیک شوند یا اینکه روابط خاصی بین اندیشه اسلامی و تروریسم وجود دارند را دوباره مطرح می کنند.

واقعیت این است که حقیقت اسلام گسترده است، همان طور که یکی از متفکران ایرانی اظهار داشته، اسلام دریایی است که هر کس می تواند به میزانی که بخواهد از آن ماهی صید کند. اسلام، همچون تمام ادیان بزرگ، گنجینه ای از ارزشها، نمادها و عقایدی است که می توان از دل آنها یک خط مشی سیاسی و برنامه اجتماعی برای دنیای معاصر استخراج کرد؛ بنابراین، پاسخ این پرسش که چرا برداشتهای گوناگونی به اسلام نسبت داده شده است؟ در نیازهای معاصر کسانی که اسلام سیاسی را مطرح می کنند، نهفته می باشد. این نیازها، روشن و به اندازه کافی عرفی هستند، تمایل به مبارزه طلبی و کسب قدرت سیاسی، نیاز به بسیج نیروهای به طور معمول شهری زیر سلطه به منظور انجام فعالیتهای -

سیاسی، استفاده از ایدئولوژی ملی گرایی برای مقابله با سلطه نیروهای خارجی و کسانی که داخل جامعه با آن در ارتباطند، نیاز به مهار زنان و اجرای اصلاحات سیاسی و اجتماعی طرح ریزی شده به منظور تقویت دولت بعد از انقلاب.

۴- معیار موفقیت

در چنین مواقعی که اسلام و اسلام گرایی با یکدیگر تناقض پیدا می کنند، جنبشهایی که ادعای پایبندی به اسلام را دارند می توان در داخل بافتهای خاص خود و هم به عنوان بخشی از یک نظام بین المللی سازمان نیافته و غیرمنسجم مشاهده کرد. در همین زمان، دستیابی به یک معیار برای ارزیابی [میزان] موفقیت و تاثیر این پدیده آسان تر می شود. معیاری که بعد از [انقلاب اسلامی] ایران مطرح شد، امکان تکرار آن چیزی است که در ایران اتفاق افتاده بود.

بر اساس این معیار، انقلاب (اسلامی) ایران گسترش نیافته و بنیادگرایی مهار شده است؛ اما همین معیار از دو جنبه اساسی، معیاری نامناسب است، نخست اینکه دوره زمانی بسیار کوتاهی را مدنظر دارد.

انقلابیون، چه اسلامی چه غیراسلامی، کم حوصله اند و از مردم توقع دارند تا بلافاصله از آنها تقلید کنند؛ بدین صورت که وقتی مخالفانشان از پای می نشینند، آنها مایوس و ناامید می شوند؛ اما از نظر تاریخی اینگونه به نظر می رسد که زمان لازم برای ارزیابی تاثیر جهانی انقلاب، چند سال نمی باشد؛ بلکه چند دهه طول می کشد. تاثیر انقلاب فرانسه در طول قرن نوزدهم آشکار شد، در اواخر دهه ۴۰ یعنی ۳۰ سال پس ۱۹۱۷ بود که اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی از بزرگ ترین توسعه طلبی خارجی خود بهره مند شد، برای کاسترو ۲۰ سال زمان برد تا

ت

بتواند در سرزمین اصلی آمریکای لاتین در نیکاراگوئه یک متحد و هم پیمان انقلابی دست و پا کند.

در مورد ایران دلیل دیگری نیز وجود دارد که چرا معیار کسب قدرت، نامناسب است؛ بدین معنی که تاثیر نهضت اسلامی در این کشور، چشمگیر بوده است، اگرچه هیچ کشور دیگری، جمهوری اسلامی نشده است.

بسیار ضروری به نظر می‌رسد که افزایش درک و آگاهی سیاسی اسلام‌گرایانه را در کشورهای متعدد بررسی کنیم تا دریابیم که الگوی ایرانی [انقلاب] تا چه اندازه بر رفتار سیاسی [اسلام‌گرایان] تاثیر گذاشته و به علاقه‌وافر جوانان در مورد پوشش اسلامی، ادبیات اسلامی، حضور در مساجد و غیره پی ببریم. همگان مدعی‌اند که ایران، حامیان عرب خود را بعد از درگیری در جنگ با عراق در سال ۱۹۸۰ از دست داد؛ اما در حالی که بیشتر اوقات، کشورهای عربی، این جنگ را نمونه دیگری از توسعه‌طلبی ایرانیان و بدعت شیعی می‌دانند، در بسیاری از کشورها، انقلاب ایران به طور کامل شناخته شده است و در برخی کشورها از جمله لبنان، شکل سازمان یافته‌ای به خود گرفته است. چه نیروهای اسلام‌گرا از طیفهای گوناگون در ایران در سالها یا دهه‌های آینده به قدرت برسند یا نرسند، تاثیر انقلاب و جریان بزرگ تری که با آن ارتباط است، غیر قابل انکار می‌باشد.

همان طور که اشاره گردید، هر یک از اشکال سه‌گانه تعامل اسلام با سیاست با موقعیت بین‌المللی کنونی [جهان اسلام] و به ویژه کشورهای حوزه دریای مدیترانه ارتباطی تنگاتنگ دارد؛ بنابراین، جنبشها در الجزایر، تونس، مصر، فلسطین، لبنان و ترکیه همگی نمونه‌هایی از مقوله نخست یعنی شورش از پایین علیه دولت هستند.

ت

در حقیقت، امروز، وقتی صحبت از اسلام می‌شود، این جنبشهای نوع اول هستند که به ذهن متبادر می‌شوند. در خود این مقوله نیز تفاوت‌های اساسی به چشم می‌خورد، برخی از آنها را روحانیون رهبری می‌کنند و برخی دیگر را افراد غیرروحانی، برخی از آنها سنی و برخی شیعی هستند. همچنین استفاده از عنوان اسلام از سوی رژیمهای تثبیت شده، برای ارتقای مشروعیت خود بسیار شایع است؛ به همین دلیل در مصر حکامی چون ناصر، سادات و مبارک در تلاش برای جلوگیری از شورشهای اسلام گرایانه، به ظاهری اسلامی روی آورده‌اند. البته، قذافی نیز در شکل نظامی همین مقصود را دنبال می‌کند، توسل قذافی به آرمانهای اسلامی را می‌توان همچون گسترش افراطی استفاده ناسیونالیستی (ناسیونالیسم ناصری) از اسلام تلقی کرد، ناسیونالیسمی که برای اسلام امتیازی خاص قایل است. اظهارات او در مورد دعاوی سرزمینی دیگر کشورها نیز برخاسته از وجهه ملی گرایی اوست، همان طور که ادعا کرده بخشی از ایران متعلق به عراق است، بخشی از ترکیه به سوریه تعقل دارد و یا این عقیده که ارتیره و جزایر قناری ۷ [متعلق به جهان] عرب هستند و یا استفاده گاه و بیگاه وی از اصطلاح مالتای عرب ۸. قذافی در داخل کشور با مخالفان اسلام گرا و روحانیون برخورد داشته و به شدت بر این باور است که وی مسوول مرگ رهبر شیعی لبنانی [امام] موسی صدر در سال ۱۹۷۸ است.

در سالهای اخیر، او به نقش برتر اعراب در اسلام تاکید کرده است و نیروهای اسلامی غیرعرب از جمله جماعت اسلامی پاکستان و جنبش تبلیغ که در میان مسلمانان اروپای غربی رواج دارد را مورد حمله قرار داده است. نقش اسلام در درگیریهای قبیله ای و فرقه‌ای (مقوله سوم اسلام سیاسی) در کشورهای هر دو

سوی حوزه مدیترانه در مصر و لبنان و نیز در یوگسلاوی و آن دسته از کشورهای اروپای غربی که جمعیت مسلمان زیادی دارند به طور کامل مشهود است. در تحلیل حاضر، من به مورد بسیار برجسته احیای اسلام در ایران پرداخته ام که چشمگیرترین موفقیت اسلام گرایی بوده است و پیامدهایی دارد که هنوز هم باید روی آنها مطالعه شود....

اسلام در اوج قدرت؛ دهه [امام] خمینی

درگذشت آیت الله خمینی در سوم ژوئن ۱۹۸۹، نخستین دهه جمهوری اسلامی ایران را به پایان برد و از این لحظه به بعد فرصتی به وجود آمد تا بتوان ماهیت و پیامدهای انقلاب ایران را بررسی و ارزیابی کرد. استقرار نظام [اسلامی] بعد از سال ۱۹۷۹ و تداوم آن بعد از مرگ [امام] خمینی در عمل، مباحث ارزنده ای را در تحلیل مفهوم اسلام گرایی تا آنجا که شامل کنترل سیاسی و اجتماعی می شود در اختیار ما قرار می دهد. همچنین، بزرگ ترین نقطه ضعف این جنبشها، یعنی فقدان یک برنامه اقتصادی را تشریح می کند. در اینجا، مجال پرداختن به ماهیت این انقلاب و تحلیلی ناشی از آن وجود ندارد؛ اما کافی است، اشاره کنیم که انقلاب ایران یک انقلاب همگانی از پایین علیه یک حکومت نوگرای خودکامه بود.

موفقیت این انقلاب، مرهون رهبری سیاسی [امام] خمینی [ره] و روحانیونی بود که با او همکاری می کردند. آنها نه تنها چارچوب تشکیلاتی انقلاب را فراهم کردند؛ بلکه ایدئولوژی را رواج دادند که به واسطه آن بسیج نیروها امکان پذیر شد. این ایدئولوژی دارای سه اصل بود که بیشتر در سخنرانیها و مواعظ [امام] -

خیلی تکرار می شد. نخستین اصل، ایمان و عقیده بود که به ظاهر سنتی و بنیادگرا اما در واقع، برداشت تازه ای از مکتب اسلام بود که بر اساس آن تاسیس یک حکومت اسلامی در دنیای معاصر و در دوران غیبت امامی که از سلاله پیامبر(ص) است را امکان پذیر می کرد.

تشکیل چنین حکومتی از طریق نقش فقیه، عملی می شود، موقعیتی که [امام] خمینی در طول زندگی اش از آن برخوردار بود. اصل اساسی دیگر این ایدئولوژی، تقسیم جهان به دو قطب ستمدیدگان یا مستضعفین و ستمگران یا مستکبرین بود، دو اصطلاح قرآنی که در مفهومی نو در افواه عامه به کار می رفت. [امام] خمینی با یک آرمان انقلابی به عناصر فقیر و محروم جامعه روی آورد. سومین اصل، وجهه اسلامی بخشیدن به یکی از نمادهای ملی گرایانه جهان سوم بود؛ یعنی مبارزه با دو شیطان شرق و غرب یا قدرتهای جهانخوار که از دیرباز به ایران ظلم و ستم روا داشته اند. خواسته [امام] خمینی از مسلمانان آن قدرها هم تهاجمی و ستیزه جویانه نبود؛ یعنی از آنها نمی خواست که دین همه مردم جهان را به اسلام تغییر دهند؛ بلکه از ایشان می خواست تا دنیای اسلام را در برابر اشغال و فساد بیگانگان حفظ کند. در این بافت، جهاد یک ویژگی دفاعی و درونی به خود گرفته است، اگرچه در تقسیم جهان به دو اردوگاه مردمان مظلوم و مبارز جهان سوم و دشمنانشان یعنی، قدرتهای غیرمسلمان کمک کرد.

بیشتر جنبه های انقلاب، مختص ایران بود، به ویژه استقلال ایدئولوژیکی و تشکیلاتی روحانیون از نظارت دولت، ویژگی ای است که در جوامع اهل تسنن به چشم نمی خورد. با این حال این انقلاب، به اسم اسلام و با رهبری روحانیون به ثمر رسید و تأثیرات شگرفی بر دنیای اسلام به جا گذاشت.

دستاوردهای [امام] خمینی در ایجاد انقلاب، کسب و حفظ قدرت و به ویژه حتمی کردن انتقال قدرت بعد از مرگش چشمگیر بود. در این بین دو عامل مهم بود؛ نخست اینکه نظام او را گروهی از روحانیون رهبری می کردند که سالها قبل شاگردان خود او بودند و برگرد وی جمعیتی بدون انسجام اما صاحب نفوذ را تشکیل داده بودند. همین افراد بودند که بعد از سوم ژوئن یکپارچگی لازم را حفظ کردند تا تضمین کنند، رفسنجانی که پیش از این برجسته ترین شخصیت نظام بعد از [امام] خمینی بود، قادر است، قدرت را به دست گیرد و به مقام جدید ریاست جمهوری انتخاب شود.

عامل دیگر، که در واکنش مردم به درگذشت [امام] خمینی مشهود بود، اقتدار عظیمی است که انقلاب و به ویژه، آیت الله خمینی برخلاف تمام مشکلات دوره بعد از انقلاب در میان مردم کسب کرده بود. انقلاب و هشت سال جنگ با عراق، مصایب و سختیهای فراوانی را به همراه داشت؛ اما شکی نیست که جمهوری اسلامی در ایران برخلاف گذشت ده سال از آن از زمان به قدرت رسیدن [امام] خمینی تا فوت وی باز هم دارای مشروعیت فوق العاده ای بود. همین حمایت مردمی بود که برای حامیان [امام] خمینی این امکان را فراهم آورد تا بتوانند انتقال آرام قدرت را انجام دهند.

اما [امام] خمینی در سالهای آخر عمر خود با مشکلات زیادی مواجه بود و این امر به میزان قابل توجهی از بروز شبهه و تردید در ایدئولوژی انقلاب نشأت می گرفت. نخستین شبهه، مربوط به نقش دولت در شرایط جدید بعد از انقلاب و رابطه بین حکومت و اسلام بود. در اوایل دوره تاسیس جمهوری اسلامی، بیشترین تاکید بر این مساله بود که اندیشه اسلامی چگونه می تواند بر سیاستهای کشور تاثیر بگذارد؟ به همین دلیل، قانون اساسی مورد بازنگری قرار گرفت تا -

جایگاه مفهوم ولایت فقیه مورد تاکید قرار گیرد. سیاستهای اقتصادی تغییر کرد تا از گرفتن یا دادن وامهای بهره ای ممانعت به عمل آید، آموزش و پرورش و قانون به گونه ای که بیانگر اندیشه اسلامی باشند، تغییر کرد و زنان مجبور به رعایت حجاب اسلامی شدند؛ اما فرایند اسلامی کردن کشور با بحث و مناقشه دیگری همراه بود، اینکه احکام اسلامی تا چه میزان می توانند، برای حکومت نیز محدودیت ایجاد کنند؟ این بحثی بود که در وهله نخست توسط مخالفان حکومت [امام] خمینی مطرح شد که خواهان نوعی محدودیت برای نظام نوپای جمهوری بر اساس اصول اسلامی بودند؛ اما این شبهه، در خود حکومت نیز شایع شد و در مباحثی از قبیل نظارت دولتی بر تجارت و بودجه و دخالت در اقتصاد به اسم برنامه ریزی بروز نمود. آنهایی که در حکومت، نگرش محافظه کارانه تری نسبت به سیاستهای اقتصادی داشتند با دخالت دولت به مخالفت پرداختند و با توسل به دین، خواهان متوقف کردن اقدامات اصلاحی شدند.

در چنین حال و هوایی بود که [امام] خمینی در ژانویه ۱۹۸۸، یکی از مهم ترین و سیاسی ترین بیانییه هایش را در قالب نامه ای به رئیس جمهور وقت، [آیت الله] خامنه ای، صادر کرد. [آیت الله] خامنه ای آشکارا گفته بود که حکومت اسلامی باید قدرت خود را تنها در حوزه مسایل دینی اعمال کند؛ اما [امام] خمینی مخالفت کرد و نوشت که حکومت به معنای ولایت مطلقه ای که از جانب خداوند به نبی اکرم (ص) واگذار شده، اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام شرعیه الهیه تقدم دارد. ۹. او مجموعه ای از مسایل را چنان دقیق بیان کرد که اگر نظرش درست هم نمی بود، باز دولت نمی توانست از خود عکس العملی نشان دهد:

«نظام وظیفه، اعزام الزامی به جبهه ها، جلوگیری از ورود و خروج ارز، جلوگیری از

ورود یا خروج هر نحو کالا و منع احتکار در غير دو سه مورد و گمرکات، مالیات و جلوگیری از گرانفروشی، قیمت‌گذاری، جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو غير از مشروبات الکلی و حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن [از اختیارات یک حکومت اسلامی است].»

[امام] خمینی این گونه ادامه داد:

«باید بگویم، حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز، روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع [آن] بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت، می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قراردادهای، مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیرعبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است، جلوگیری کند...»

این بیانیه صریح، تنها مشروعیت بخشیدن به آنچه که همچنان در ایران وجود داشت یعنی حکومت مطلقه فقیه نبود، مفهوم ولایت مطلقه، صورت بندی بسیار جدیدی از اسلام سیاسی در جامعه ای بود که پیش از این، تجربه حکومت اسلامی را دارا بود. در اینجا، نکته‌ای نهفته است و آن اینکه، حکومت و فقیه هر دو در مشروعیت خود، وامدار آموزه های اسلامی هستند؛ اما همین اقتدار ناشی شده از اسلام، توجیه نقض اعمالی است که اسلام آن را سفارش کرده است. این مشروعیت جدید، حیات خود را مرهون مفهوم مصلحت ۱۰ مسلمانان میدانست، به اسم همین مصلحت که تنها فقیه می تواند آن را تشخیص دهد، امکان نادیده

گرفتن دستورات ویژه اسلامی فراهم می آمد. (امام) خمینی با تاسیس نهاد جدید مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی بود که دارای قدرت زیادی هست، بن بستهای احتمالی پیش روی اصل مصلحت نظام را مرتفع کرد. از آنجا که اولویتهای اساسی اسلام گرایی سیاسی هرگز، مشخص و واضح نبودند؛ به همین دلیل، [امام] خمینی از مفهوم مصلحت و از قدرت مطلق فقیه به منظور تحت تاثیر قراردادن مخالفت محافظه کارانه درون نظام استفاده می کرد. هدف نهایی این بود که اقتدار اسلام به گونه ای ظاهر شود که بتواند هر نوع محدودیت اسلامی را به ویژه در مورد دارایی و اموال، از عملکردهای دولت برطرف کند.

اقدام سیاسی مشابهی را می توان مشاهده کرد یعنی صدور انقلاب که به واسطه آن [امام] خمینی زمینه دشوار دیگری از سیاست کشور را در دست گرفت. همان طوری که در تمام انقلابها دیده می شود، انقلاب ایران نیز خود را به عنوان الگویی برای تمام انسانها معرفی نمود و تلاش کرد تا این روند را در تمام دنیا تبلیغ و ترویج کند. مفهوم صدور انقلاب ۱۱ که از سوی مسوولین ایرانی به کار می رفت، دربرگیرنده شیوه های معمولی و متداول صدور گسترده سیاسی بود.

البته، سنت و روایات اسلامی مقدمات و عناصر خاص این جریان را فراهم می آورد و بر همین اساس بود که [امام] خمینی توانست، در سطح ایدئولوژیکی اعلان کند که مسلمانان، یک امت واحد هستند و در اسلام هیچ گونه تمایزی وجود ندارد. به بیان دقیق تر پیوندهایی از این دست که بین جوامع مذهبی مختلف دنیای اسلام برقرار شده بود، شبکه ای را برای ایجاد پیوندهای انقلابی فراهم آورد. تا سال ۱۹۸۷ که در جریان حمله نیروهای امنیتی عربستان در مکه حدود ۴۰۰ [زائر] ایرانی کشته شدند، حج به عنوان وسیله ای برای تبلیغ عقاید انقلابی ایران شده بود.

ایران در اعلام بی وقفه نقش خود به عنوان رهبر مظلومان و مستضعفان جهان نه تنها دلایل بیرونی، یعنی ترفیع وجهه و اعتبار ایران را مدنظر داشت؛ بلکه دلایل داخلی، یعنی حفظ روحیه مردم و جلوگیری از گسترش لیبرالیسم (مظهر انعطاف پذیری و سازش با دنیای خارج) نیز برایش اهمیت داشت. بعد از آتش بس آگست ۱۹۸۸ [امام] خمینی این خطر را احساس کرد که ممکن است، انقلاب ایران از مسیر انقلابی خود خارج شود. در این اوضاع و احوال بود که وی دوباره تاکید کرد، ایران باید مستقل از قدرتهای اقتصادی جهان باقی بماند، هرچند به قیمت در تنگنا و انزوا قرار گرفتن تمام شود.

همچنین با محکوم کردن سلمان رشدی بحران مهمی را در دنیای غیرمسلمان دامن زد و در عین حال، ایران را در مقام پیشرو و طلّیعه دار آرمانهای اسلام معرفی کرد. موضع ایران در برابر این مساله، که خواستار مرگ نویسنده کتاب آیات شیطانی بود، وسیله ای شد تا [امام] خمینی به کمک آن، دو هدف بزرگ سیاسی یعنی بسیج در داخل و رویارویی در عرصه بین الملل را برآورده کند.

این دو هدف سیاسی، بازتاب و بیانگر اندیشه سیاسی [امام] خمینی و شیوه ای بود که بر اساس آن اولویتهای قدرت و حفظ کنترل کشور، چگونگی استفاده وی از مفاهیم اسلامی و برداشت وی از آیات و روایات را تعیین می کرد. سخن آخر اینکه ارزیابی سیاسی میراث [امام] خمینی بسته به این است که آیا جمهوری اسلامی می تواند پس از مرگ وی ادامه یابد و آیا نظام جدید می تواند اضطراری ترین مشکل کشور یعنی رونق بخشیدن به اقتصاد را حل کند؟ اما چه در این کار موفق شود و چه نشود، دستاوردهای [امام] خمینی را نباید کوچک شمرد. [پس از امام خمینی] انتقال آرام و سریع قدرت به رهبر بعدی انجام شد و نظام توانست

بیش از یک دهه دوام بیابد. این نظام، حمایت فوق العاده مردم را در اختیار دارد و تاثیرش نیز بر مسلمانان سراسر جهان ادامه دارد.

شورش علیه حکومتی نوگرا

بنابراین انقلاب ایران، همانند بسیاری از جنبشهای اسلامی دیگر، بیانگر وجود بحران در رژیمهای پس از استقلال است. در مجموع، می توان گفت که در دهه های نخست بعد از استقلال، ابتکار عمل را احزاب و رژیمهایی در دست می گیرند که یک برنامه نوگرایانه دارند، برنامه ای از قبیل تقویت دولت، رواج و گسترش ارزشهای مدرن و سکولار و تلاش برای تحول در کشور به منظور نزدیک کردن هرچه بیشتر کشور به الگو یا نمونه آرمانی یک جامعه مدرن. برنامه های اصلاحاتی برقییه همچون آتاتورک در ترکیه، رضاشاه و پسرش در ایران و ناصر در مصر در این دسته بندی قرار می گیرد. رژیمهای کمونیستی بعد از انقلاب و دیگر رژیمهای انقلابی جهان سوم نیز البته، در یک شرایط متفاوت و با ایدئولوژی متفاوت همین گونه عمل کرده اند.

برخلاف این شباهت، این رژیمها دارای سوابق متفاوت و متناقضی هستند. از طرفی، بسیاری از آنها جز در قالب ظاهری دستخوش تغییر نشده و به رژیمی دیگر تغییر نیافته اند. در این رژیمها عقاید مذهبی، علایق پیش از استقلال، روابط خانوادگی و طایفه ای همچنان باقی می ماند. همچنین، تمایل این رژیمهای نوگرا به مداخله در امور اجتماعی، نارضایتی آن دسته از گروه های اجتماعی که احساس می کردند، مصالح، ارزشها و موقعیتشان به خطر افتاده است را برانگیخت.

همچنین، این امر بسیار با اهمیت است که موفقیت این رژیمها، علیه خود آنها -

عمل کرد؛ به این صورت که مخالفت‌های گسترده در برابر تغییراتی که این رژیمهای نوگرا باعث شده بودند، پدید آمد. یکی از آن تغییرات، تحول در آموزش و پرورش بود.

در ایران همانند تونس، بیشتر حامیان جنبش اسلامی، جوانان تحصیلکرده و گاهی اوقات افرادی با مدارک تحصیلی بالا بودند. تحول دیگر، توسعه شهری بود. این پدیده، تعداد زیادی از مردم را به شهرها کشاند، جایی که تنشها و مسایل مربوط به تغییرات اجتماعی از جمله فساد و بی لیاقتی حکومت به وضوح آشکار بود و در آن بسیج نیروها توسط مخالفان به آسانی ممکن بود.

شیوه‌ای که با توسل به آن جریان‌ات اسلام گرا، به میزان قابل توجهی، رهبران سنتی تر حزب مخالف و احزاب چپ سکولار را به مبارزه طلبیده اند یا جانشین آنها شده‌اند نیز اهمیت دارد، این امر چندین عامل را نشان می‌دهد، در ایران، ترکیه، مصر، تونس و الجزایر احزاب مخالف رژیم بعد از استقلال دارای گرایشهای چپی بودند و در این امر نیروهای کمونیستی و سوسیالیستی تندرو نقش برجسته ای را ایفا می‌کردند. انتقاد اصلی آنها نسبت به حکومت این بود که حکومت در مسیر اصلاحات اجتماعی گام بر نمی دارد. همچنین، آنها رژیمهای نوگرا را به خاطر نوع سیاست خارجی‌شان به ویژه در مورد ایران، ترکیه و تونس به خاطر روابطشان با غرب به باد انتقاد می‌گرفتند. احزاب چپ گرا سعی می‌کردند، خود را منتقدان اجتماعی تندرو و صاحبان مشروعیت ملی معرفی کنند. آنچه در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ رخ داد، این بود که نیروهای اسلام‌گرا جایگزین احزاب دسته

چپی شدند و جناحهای چپ به حاشیه رفتند. (همان طور که در مورد ایران، مصر و تونس به طور کامل مشهود است) و اغلب موضع ایدئولوژیکی تدافعی در برابر -

اسلام گرایی اتخاذ کردند. [اگرچه] اکنون ادعا می کنند که به ارزشهای اسلامی احترام می گذارند و خواهان سازش با اسلام گرایان هستند. البته، بعید است که اسلام گرایان به طور متقابل عمل کنند.

این جایگزینی از چند طریق روی داد، نخست اینکه احزاب چپ گرا با ایدئولوژیهای سکولار و نوگرای خود به فرهنگ و ایدئولوژی حزب حاکم پیوستند. آنها به طور روزافزونی به عنوان نماینده دیگر دولت متمرکز و فرایند نوگرایی شناخته می شوند که اسلام گرایان آن را رد می کردند. دیگر اینکه، گروه های اجتماعی که در میان آنها جناح چپ نیز به چشم می خورد بیشتر متشکل از روشنفکران سکولار و بخشهایی از طبقه کارگر بودند.

این گروه ها، در میان مردم فقیر شهری یا طبقه رعایا که فاقد مشاغل صنعتی و مدرن بودند، پیروانی نداشتند. در شرایط جدید اجتماعی این، بدان معنا است که گروه های مخالف دیگری نیز ظهور کرده اند که جناح چپ از جذب آنها به سوی خود عاجز است؛ اما موفقیت اسلام گرایان در آن شرایط خاص در حکم جناحی سازمان یافته و از نظر ایدئولوژیکی منسجم که با جناح چپ رقابت و برابری می کرد، بسیار با اهمیت بود. اگرچه جنبشهای اسلام گرا اشکال سنتی سازماندهی مذهبی (مساجد، مدارس مذهبی، گرایشهای صوفیانه و دیگر فرقه های مذهبی زیرزمینی) را به کار می بردند؛ اما فنون و اشکال جدید سازماندهی که مربوط به جناحهای سکولار است (همانند برنامه های رفاهی، از جمله مراکز آموزشی و بهداشتی، نوارها و فیلمهای ویدیویی موعظه ها و سخنرانیهای رهبران مخالفین،

سازماندهی سیاسی سراسری، مراکز عمومی جمع آوری اعانه و...) را نیز به دست آورده اند.

یکی از شگفت انگیزترین وقایع انقلاب [اسلامی] ایران این بود که نیروهای اسلام‌گرا توانستند، میلیون‌ها نفر را به خیابان بکشانند و پدیده‌ای را رهبری کنند که با هر معیاری ارزیابی شود و مبارزه‌ای سیاسی، سراسری و موفقیت آمیز محسوب می‌شود.

این موفقیت در عرصه سازماندهی را می‌توان با موفقیت در زمینه ایدئولوژی مقایسه کرد. در اینجا، اسلام‌گرایان و رقیبانشان به یک اندازه بر نیازشان به ارزشهای سنتی تاکید می‌کردند. آنها خود را نماینده اقامه مجموعه‌ای از ارزشهایی می‌دانند که با سنتهای کشور و مردم هماهنگی و مطابقت دارد؛ چرا که رهبران سکولار و حکومت‌های خودکامه ده‌ها سال بود که به زبان نوگرایی و پیشرفت سخن می‌گفتند که با جهان بینی این مردم مطابقت نداشت و اغلب به کلی درک نمی‌شد و یا حتی به غلط نیز فهمیده می‌شد.

بنابراین، نسبت به آنچه که به نظر می‌رسید، مساله مورد توجه در آن برهه از زمان باشد، تاثیر ایدئولوژیکی کمتری از خود بر جای گذاشتند. این امر، نه تنها در مورد کشورهای اسلامی بلکه در مورد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و دیگر کشورهای کمونیستی نیز صادق است. ارزشهای سنتی در مقایسه با برنامه‌های نوگرا و جدید، با نفوذ و تاثیر بیشتری بر مردم باقی می‌مانند؛ اما این تبیین به ظاهر ساده از سنت همچنین، حق انتخابهای «معاصر» را درباره اینکه چه بخشهایی از سنت باید بیان شود (بخشهای دموکراتیک تر یا استبدادی تر، یا بخشهای معطوف به ارزشهای فردی یا جمعی) را در پرده ابهام نگه می‌دارد و دیدگاه‌های مختلف درباره جایگاه زنان، بردگان، بیگانگان و... در جامعه اسلامی را

متذکر نمی شود.

اسلام گرایان ایران و تونس در مورد اینکه بر چه بخشهایی از سنتشان باید تاکید شود، دست به انتخابهایی زده‌اند. این انتخابها با توجه به اهمیت و ارزش خود سنت صورت نگرفته؛ بلکه مسایل سیاسی جدید و سکولار آن را ایجاب کرده است. دیدگاه [امام] خمینی در مورد قدرت حکومت در تحت تاثیر قرار گرفتن شریعت و نیز نظریات حساب شده راشد الغنوشی در مورد نقش زنان در جامعه، گواه روشنی بر همین مطلب است.

عامل مهم دیگری نیز در موقعیت ایدئولوژیکی اسلام گرایان دخیل بوده است و آن اینکه اسلام گرایان [به واقع] این ارزشها را اخذ کرده‌اند؛ اما جناح چپ، تنها ادعای آن را داشته است. جای تردید نیست که [امام] خمینی نوشته‌های مارکسیستی را می‌خوانده و یا اینکه اسلام گرایان دیگر، این کار را انجام داده‌اند تا تاثیر نظریات افراطی و مارکسیستی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ را بر متفکران جهان سوم دریابند. تمامی معیارهای ملی‌گرایی پیشین جهان سوم (مخالفت با سرمایه داری، استقلال، ملی‌گرایی فرهنگی، مخالفت با انحصارطلبیها، اتحاد مظلومان جهان) در سخنان این رهبران اسلامی تبلور یافت. برنامه اقتصادی ایران در دهه ۱۹۸۰ انعکاس بسیاری از نظریات مربوط به استقلال و خودکفایی نظریه پردازانی چون سمیرامین ۱۲، آندره گوندز فرانک ۱۳ و فرانتس فانون ۱۴ بود.

دو نظریه عمده در این رابطه، اصالت مردم و ملی‌گرایی است؛ یعنی تاکید همه مردم بر مخالفت با ستمگران و به ویژه مخالفت با دولت خودکامه و متجاوز و در عین حال، تاکید بر مشروعیت ملی در مقابل دشمنان خارجی. وجود دشمن خارجی (اسرائیل) که هم بر اساس انگیزه‌های مذهبی و هم ملی، منفور محسوب

می شود، به یقین، زمینه‌های اسلام‌گرایان ناسیونالیسم را تقویت می‌کند. برای مثال، مصر را به سمتی سوق داد که در زمینه انتقادهای ضد اسرائیلی و اغلب -

میهن پرستانه جناح راست اسلام‌گرا در مورد توافقات کمپ دیوید به رقابت بپردازد. با وجود اختلاف زیاد، شباهت این مساله به فاشیسم به طور کامل واضح است؛ به این صورت که همانگونه که «سوسیالیسم ملی‌گرا» برخی از عقاید رقیب جناح چپ را اقتباس کرد و رقابتی را به همان اندازه سازمان یافته تدارک دید و در مقایسه با جناحهای سوسیالیستی و کمونیستی از لحاظ ایدئولوژیکی، نیرویی موفق‌تر به نام اسلام‌گرایان که هم ایدئولوژیهای جناحهای مخالف سنتی‌تر را به مبارزه طلبیده و هم از آنها اقتباس کردند. بنابراین، موفقیت ایدئولوژیکی جنبشهای اسلام‌گرا در مقابل جناح چپ مستلزم یک فرایند دوسویه یعنی جایگزینی سیاسی و ایدئولوژیکی همراه با اقتباس نظریات و تقاضاهای جناح اخیر [چپ] بوده است.

نتیجه: آینده اسلام‌گرایی

در روزهای نخستین انقلاب ایران، بسیاری بر این باور بودند که شورشهای انبوه، جهان اسلام را فراخواهد گرفت؛ اما این امر اتفاق نیفتاد و در اگست ۱۹۸۸ ایران با پذیرش آتش بس با عراق، با بزرگ‌ترین مانع مواجه شد، ریشه‌های ستیزه‌جویی اسلام‌گرایی عمیق‌تر و بادوام‌تر از تاثیرات خاص انقلاب ایران است و در این مورد هرگونه احتمالی وجود دارد که جنبشهایی از این دست در کشورهایی که کم‌وبیش تحت تاثیر اسلام‌گرایی قرار گرفته‌اند، در آینده مدت مدیدی به بیان چنین نظریات و سیاستهایی ادامه دهند. گسترش اسلام‌گرایی مردم‌سالارانه

در تونس و الجزایر حاکی از تقاضاهای بلندمدت مردم از چنین نظریاتی است. تمایل روزافزون جنبشهای نژادی و فرقه ای (همچون جنبشهای موجود در اروپای

غربی، قفقاز، لبنان و مصر) به اتخاذ وجهه ای اسلام گرایانه که مستلزم تعامل مسلمانان با غیرمسلمانان است نیز در همین قالب جا می گیرد.

در این میان به نظر می رسد، آن دسته از جنبشهایی که در مرزهای مشترک جهان اسلام و غیراسلام قراردادارند البته، در درون و نه در امتداد قلمرو دولتی در سالهای آینده با مشکلات زیادی روبه رو خواهند شد. همچنین است، حکایت جنبشهایی که در حد فاصل مرزهای مسیحیت و غیرمسیحیت (هندویی و کنفوسیوسی) قرار دارند.

بیرون از جهان اسلام مباحث زیادی بر این موضوع متمرکز شده که گسترش بی سابقه اسلام گرایی، چگونه می تواند خطر یا چالشی برای دیگر کشورها به ویژه غرب به وجود آورد؟ نفت و تروریسم دو مساله ای است که در اینجا اهمیت ویژه پیدا کرده است. بررسیهای ده سال گذشته نشان می دهد که درباره پیامدهای بین المللی [اسلام گرایی] مبالغه شده است.

جنگ ایران و عراق تاثیر اندکی بر بازار نفت و فروشندگان نفت داشت. اگرچه تروریسم مساله ای [مهم] است؛ اما در مقایسه با دیگر مسایل جهانی، مساله ای فرعی است و به خاورمیانه محدود نمی شود.

در واقع، با توجه به تمامی اعمال و اقدامات بدون محتوا و گهگاه فوق العاده دیدنی صورت گرفته در خاورمیانه باید گفت که در هر حال، قربانیان اصلی این ایدئولوژیهای جدید، خود کشورهای اسلامی هستند؛ چرا که این ایدئولوژیها، درگیریها و تنشهایی را در داخل دامن می زنند که از توانایی این کشورها در ایفای نقش موثر در سطح بین الملل می کاهد. بنابراین، بزرگ ترین چالش اسلام

گرایی، کشورهای اسلامی را در دستیابی به اهدافشان (توانایی یافتن و به کارگیری یک برنامه ریزی کارآمد اقتصادی به منظور توسعه و پیشرفت کشور،

همزیستی، مدارا و تساهل بین گروه‌های مختلف نژادی و فرقه ای، ترویج دمکراسی و تساهل سیاسی) با مشکل جدی ای مواجه می کند.